

تصحیح اسمی در مجمل التواریخ و القصص و رفع ابهامی از آثار خاقانی

سعید مهدوی فر^۱

چکیده

مجمَل التواریخ و القصص یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی به زبان فارسی است که به سال ۵۲۰ هجری قمری نگارش یافته است. این کتاب از جهات مختلف از جمله از نظر نثر ساده و فصیح کتاب و همچنین از نظر محتوا و علم تاریخ دارای اهمیت و درخور توجه است. با این وجود تاکنون از این کتاب، چاپ پیراسته‌ای صورت نگرفته است. این جستار به تصحیح اسمی در این کتاب می‌پردازد و ضمن پیوند دادن آن با آثار بدیل بی‌بدیل، خاقانی شروانی، به گشودن گره‌هایی از آثار این سخنور همت می‌گمارد.

کلیدواژه‌ها: **مجمَل التواریخ و القصص**، تصحیح، تحریف، خاقانی، آثار خاقانی، قلمه، قمامه، دارالقمامه

(۱) مقدمه

مجمَل التواریخ و القصص به عنوان یکی از منابع مهم تاریخی به زبان فارسی در سال ۵۲۰ هجری قمری نگارش یافته است. گرچه مؤلف این کتاب روشن نیست؛ اما پنداشته می‌شود نگارنده کتاب مردی از اهالی همدان یا اسدآباد بوده که در عصر سلاجقه می‌زیسته و ظاهراً در دربار آنان به منصب دبیری اشتغال داشته است. وی هر چند به شهرهای مختلف سفر کرده؛ لیکن به نظر می‌رسد جایگاه دائمی او به احتمال در اصفهان بوده است. پرویز اذکائی تلاش کرده است تا این مؤلف ناشناخته را با توجه به اشارتی که در کتاب آمده «ابن شادی اسدآبادی» بشناساند. این اشارت بر اساس این سخن مؤلف است: و چنان خوانده‌ام در کتابی به خط جدّم «مُهَلَّب بن محمّد بن شادی». (*مجمَل التواریخ و القصص*، ۱۳۸۹: ۳۴۴، له و لو)؛ (← جعفریان، ۱۳۸۴: ۶۲)؛ (افشار، ۱۳۸۱: ۲۴)؛ (← آل داود، ۱۳۸۰: ۱۵۹)؛ بنابراین بر *مجمَل التواریخ*، مؤلف در اخبار برامکه کتابی نیز نگاشته است که از آن اطلاعی در دست نیست: «و اخبار برامکه بسیار است از عهد برمک تا آخر دولت، و من آن را کتابی مفرد ساخته‌ام و ترتیبی نهاده روزگار دولت ایشان را. و آنچه کرده‌اند در حق مردم و روزگار محنت و سبب آن و آنچه بر سر ایشان آمد». (← *مجمَل التواریخ و القصص*، ۱۳۸۹: ۳۴۳)

مجمَل التواریخ از جهات مختلفی حائز اهمیت و درخور توجه است، بر کنار از ارزش ادبی و نثر فصیح و جزیل، این اثر به لحاظ محتوا، یعنی اطلاعات تاریخی، به لحاظ منابع، از جهت شیوه تاریخ‌نگاری و نیز از نظر تاریخ‌نگاری موجود در آن، اهمیت بسیار زیادی دارد. (← جعفریان، ۱۳۸۴: ۶۴)؛ (← *مجمَل التواریخ و القصص*، ۱۳۸۹: کز)؛ این کتاب در برخی از پژوهش‌های ادبی از جمله در حیطه ادبیات حماسی از ارزش قابل توجهی برخوردار است. کتاب در ۲۵ باب تدوین شده و موضوع آن تاریخ عمومی است. مطالب آن عمدتاً از منابع متعددی فراهم آمده، منابعی که برخی از آن‌ها اکنون از میان رفته است. بر پایه آنچه مؤلف در مقدمه کتاب گفته، بر آن بوده است که در بخشی از کتاب، تاریخ و نسب و رفتار و سیرت شاهان عجم را که در *تاریخ طبری* گزارش آن کاستی‌هایی داشته است از روی منابع

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام؛ s.mahdavifar@yahoo.com

پارسی چون *شاهنامه فردوسی*، *گرشاسب‌نامه*، *فرامرزن‌نامه*، *اخبار بهمن*، *قصه کوش پیل‌دندان* و ... بر سبیل اختصار بیان کند و بعضی سخن‌ها را که بر سبیل رمز گفته‌اند شرح داده شود. (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۹: ۱-۳) نخستین چاپ این کتاب به تصحیح ملک‌الشعراى بهار و براساس نسخه عکسی مورخ ۸۱۳ ه.ق به سال ۱۳۱۸ صورت گرفت. این نسخه از ارمغان‌های علامه قزوینی بود که از کتابخانه ملی پاریس گرفته شده و در آن زمان نسخه دیگری از این کتاب شناسانده نشده بود. قزوینی در باب نسخه پاریس و عکس آن می‌نویسد: نسخه مزبوره به قطع وزیری بسیار بزرگ و دارای ۳۴۹ ورق یا ۶۹۸ صفحه است و به خط نسخ متمایل به ثلث جلی نگارش یافته است. مورخ است به ۲۸ جمادى الأولى سال ۸۱۳ و به خط کاتبی است موسوم به علی بن محمود بن علی نجیب الرودباری که گرچه خط نسبتاً ملیح مطبوعی داشته است، ولی گویا چندان اهل فضل و اطلاع نبوده و این نسخه را خالی از اغلاط و تصحیفات ننوشته است. لکن از اغلاط و تصحیفات اصل کتاب -که ظاهراً چندان زیاد نیست- گذشته بدبختانه این نسخه بعدها به دست یک شخص عامی بی‌سودایی -که گویا اصلاً ایرانی هم نبوده و ظاهراً از اترک عثمانی بوده- افتاده و او کتاب را از آغاز تا به انجام با کمال دقت خوانده و در اغلب موارد کلمات اصل نسخه را -که به رسم بسیاری از نسخ قدیمه در وضع نقاط اهمال می‌نموده- از خود نقطه و حرکت‌گذاری کرده است؛ غالب این تصحیحات غلط و گاهی نیز بسیار مضحک واقع شده است؛ مثلاً نسناس را به نسناس و فتوح را به فتوح تغییر داده است. این تصرفات در اصل نسخه پاریس در کمال وضوح نمایان و از خط اصلی نسخه متمایز است؛ زیرا مرکب این الحاقیات بکلی سیاه و براق و غالباً مخلوط با سنباده است، در صورتی که مرکب اصل نسخه نسبتاً محو و کم‌رنگ و بکلی غیر براق است. لکن در عکس فرقی بین مرکب قدیم و جدید پیدا نشده و هر دو به یک طرز افتاده است. (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۹: ما و مب)^۱

تاکنون چند نسخه دیگری نیز از *مجم‌التواریخ* شناخته شده که کهن‌ترین آن نسخه مورخ ۴ شوال ۷۵۱ ه.ق است. این نسخه در اصل متعلق به کتابخانه محمد فؤاد کوپولر استانبول بوده که در سال ۱۹۶۶ توسط کتابخانه ملی برلین خریداری شده است. نسخه مذکور به کوشش ایرج افشار و محمود امید سالار در سال ۱۳۷۹ و توسط انتشارات طلایه به صورت عکسی (فاکسیمیل) چاپ شده است. (آل داود، ۱۳۸۰: ۱۶۰-۱۶۲)؛ (← مؤید، ۱۳۸۰: ۴۳۲-۴۳۴)؛ (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۱۴-۲۱۶)؛^۲ نسخه دیگر *مجم‌التواریخ* نسخه ناقص کتابخانه چیستریتی مورخ ۸۲۳ است.^۳ نسخه دیگر این کتاب متعلق به کتابخانه هایدلبرگ آلمان است که اخیراً به صورت عکسی به همت یوسف بیگ‌باباپور توسط انتشارات سفیر اردهال به چاپ رسیده است. و اما غیر از تصحیح ملک‌الشعراى بهار دو تصحیح دیگر از این کتاب به عمل آمده است؛ یکی تصحیح یا ویرایش سیف‌الدین نجم آبادی و زیگفرید وبر که به سال ۱۳۷۸ (۲۰۰۰ م) در هایدلبرگ منتشر شده است. ظاهراً اساس را بر نسخه هایدلبرگ نهاده‌اند و گویا کاستی‌هایی نیز در بر دارد.^۴ دیگر رساله دکترى مهدى دشتى با عنوان «تصحیح کتاب مجم‌التواریخ و القصص» به سال ۱۳۷۳ در دانشگاه تهران است. در این تصحیح از نسخه هایدلبرگ به علت عدم دستیابی استفاده نشده است. با این حال برپایه برخی آگاهی‌هایی که مصحح ارائه می‌دهد، به نظر می‌رسد تلاشی درخور توجه و پیراسته باشد. امید است با منتشر شدن چاپ عکسی نسخه هایدلبرگ، تصحیح این کتاب کامل شده و هر چه زودتر در دسترس همگان قرار گیرد.

۲) بحث و بررسی

در *مجم‌التواریخ و القصص* ذیل بیت‌المقدس آمده است که: «و آنجا کنیسه‌ای عظیم است که داود علیه‌السلام آنجا عبادت کردی. دیگر کنیسه‌ای که آن را "قلمه" خوانند و در آن گوری هست که ترسایان آن را قبر المسیح خوانند. گور آن مرد است که صورت مسیح برو پیدا آمد و بیاویختندش. و این یکی پاره سنگ است منقور و منقوش مطبق. و روز فصیح ترسایان و مسلمانان و آن روز یکشنبه بزرگ باشد از آنجا بیرون آیند به صحن کنیسه و دارازین‌های

آبنوس کرده باشند بر بالا؛ چنانک گور پیدا بود، از آنجا همی تضرع کنند و تسبیح و تهلیل از بامداد پگاه و امیر و امام مسجد حاضر باشند. و در کنیسه معتمد پادشاه نشسته باشد تا از همت مردم و دعای خلق خدای تعالی نوری از پهلوی آن گور پیدا کند چون آتشی سپید و امیر بیاید با شمعی و از آن بر فروزد و بیرون آورد و امام مسجد را دهد تا قندیل‌ها بازگیرد و هیچ نسوزد آن شمع تا به دست بگذرد، پس سوختن گیرد، آن ساعت که شمع برافروخته باشند، پادشاه را خبر دهد اگر نیمروز باشد دانند که سال میانه باشد و اگر اول روز بود فراخی بود و اگر آخر بود قحط و تنگی باشد.» (مجمّل التواریخ و القصص، ۱۳۸۹: ۴۸۵ و ۴۸۶)

«قلمه» در اینجا بایستی تحریف «قمامه» یا «قیامه» باشد.^۵ در نسخه هایدلبرگ نیز همین تصحیف وجود دارد.^۶ قمامه یا قیامه یکی از کلیساهای معروف در بیت‌المقدس و بلکه بزرگ‌ترین کلیسای این سامان بوده است. در ادب فارسی - تا آنجا که جستجو شد - تنها خاقانی در آثار خود، **دیوان**، **منشآت** و **ختم‌الغرایب**، چند بار از محلی به نام دارالقمامه نام برده و صریحاً در دو بیت از **دیوان** آن را جایگاه زانیات برشمرده است:

هفت پرده است و زانیات در او
همچو دارالقمامه بئس الدار

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۹۹)

زانیاتند که در دارقمامه جمعند
من از آن جمع چه نقصان به خراسان یابم
(همان: ۲۹۸)

در بیتی دیگر نیز مقابل مسجد اقصا آمده است:
گر به هفت اقلیم کسی دانم که گوید این دو بیت
کافر دارالقمامه، مسجد اقصای من
(همان: ۳۲۴)

در **ختم‌الغرایب** و **منشآت** این مکان را در برابر امکان مقدس بیت‌المقدس و مسجد قبا قرار می‌دهد:
بیت‌المقدس بده به ایام
چون دارالقمامه کرده بدنام
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۲۴۰)

«و شروان را آن گفتن از مثالب که معتکفان مسجد قبا، دارقمامه را نگویند...». (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۲۱۰)
فرهنگ‌نویسان دو معنی زیر را برای دارالقمامه ذکر کرده‌اند: (۱) عبادتخانه ترسایان (۲) محل اجتماع زنان فاسقه و بدکار. (← نفیسی، ۱۳۵۵: ذیل دار)؛ (← دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل دارالقمامه/دارقمامه)؛ (← سجادی، ۱۳۸۲: ذیل دارالقمامه)؛ از شارحان قدیم، عبدالوهاب معموری در موضعی دارالقمامه را عبادتگاه مغان و در موضع دیگری آن را محل زانیان دانسته است. (معموری: ۹۹ و ۱۶۴)؛ عباس ماهیار همان سخن فرهنگ‌نویسان را تکرار می‌کند. (← ماهیار، ۱۳۸۸: ۶۳۲)؛ میرجلال‌الدین کزازی و معصومه معدن‌کن نیز آن را روسپیخانه و محل اجتماع زنان بدکار گفته‌اند. (← کزازی، ۱۳۸۶: ۴۹۵)؛ (← معدن‌کن، ۱۳۸۷: ۷۰)؛ برخی نیز قمامه را نام زنی گرفته‌اند که در قدس دیری بنا کرد و زنان روسپی را به قید توبه و اصلاح در آنجا جمع کرد. و آن محل نیز به جهت نام وی به دارالقمامه شهرت یافت. (مصقی، ۱۳۸۸: ذیل دار)؛ و براساس چنین سخنانی، محمد استعلامی آورده است که: قمامه، در اصل نام زنی است در گذشته‌های دور؛ در بیت‌المقدس دیری برای تربیت راهبه‌ها داشته، اما در روزگار تظاهر به زهد و پرهیز، دارالقمامه را به معنی فاحشه‌خانه به کار برده‌اند. (استعلامی، ۱۳۸۷: ۶۵۷)

از میان مصححان **ختم‌الغرایب**، عالی عباس‌آباد نیز این مکان را جایگاه زنان فاسق گفته (← خاقانی شروانی، ۱۳۸۶: ۵۴۹)؛ و صفری آق‌قلعه نوشته است: با وجود جستجوی بسیار، در هیچ کدام از منابعی که در دسترس ما بود، به این نام اشاره نشده و گویا این نام را تنها خاقانی در اثرش به کار برده. از فحوای مطالبی که خاقانی نقل کرده مشخص است که جایی ناپاک -مانند روسپی‌خانه- بوده است. (← خاقانی شروانی، ۱۳۸۷: ۷۲۳)؛ پیش‌تر یحیی قریب آورده که: قمامه نام کنیسه و دیری است در بیت‌المقدس و چون زن نصرانیه‌ای آن را بنا کرده به اسم او نامیده شده است. (←

خاقانی شروانی، ۱۳۸۷: ۳۸۲)؛ در این میان تنها سخن نصرالله امامی قابل توجه است، ایشان دارالقمامه را کلیسای بزرگ ترسایان در بیت المقدس می‌داند که به آن بیعه القیامه نیز می‌گفته‌اند. (امامی، ۱۳۷۹: ۱۰۴)^۷

حقیقت اینکه تاکنون در باب دارالقمامه پژوهشی صورت نگرفته‌است، مراد خاقانی از دارالقمامه، کنیسه مشهور قمامه یا قیامه، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین کنیسه‌ای مسیحیان، در بیت المقدس است؛ یاقوت گزارش شایان ذکری در باب قمامه آورده‌است: أعظم کنیسه للنصری بالبیت المقدس، وصفها لاینضبط حسناً و کثره مال و تنمیق عماره، و هی فی وسط البلد، و السور یحیط بها، و لهم فیها مقبره یسمونها القیامه لاعتقادهم أن المسیح قامت قیامته فیها، و الصحیح أن اسمها قمامه لأنها کانت مزبله أهل البلد، و کان فی ظاهر المدینه یقطع بها أیدی المفسدین و یصلب بها اللصوص، فلما صلب المسیح فی هذا الموضع عظموه کما تری، و هذا مذکور فی الإنجیل، و فیہ صخره یزعمون أنها انشقت و قام آدم من تحتها و الصلیبوت فوقها سوی، و لهم فیها بستان یوسف الصدیق علیه السلام یزورونه . . . (الحموی، ۱۳۹۷: ذیل قمامه)

به کلیسای مذکور هم کنیسه القمامه (بیعه القمامه/قمامه) و هم بیعه القیامه (کنیسه القیامه) می‌گفته‌اند. حال آنکه کنیسه القمامه یا بیعه القمامه در میان مسلمان شهرت بیشتری داشته و این تسمیه‌ای به مجاز محل و حال است؛ همچنانکه یاقوت می‌گوید و معنای لفظی قمامه (خاکروبه و مزبله) نیز به آن تصریح دارد، محل کلیسا، مزبله اهالی بیت المقدس و همچنین مکانی بوده که فاسدان و فاسقان را مجازات می‌کرده‌اند. به صلیب کشیدن عیسی در این محل و تا حدی پیوند بدکارگان با این مکان نیز از جهتی به همین دلیل است. طبعاً نام مذکور، عنوانی بوده که از سوی مخالفان مسیح و آیین ترسایی، یعنی یهودیان به کار رفته و ظاهراً مسلمانان نیز از ایشان گرفته‌اند.

نام دیگر و به عبارتی نام اصلی این کلیسا، کنیسه القیامه یا بیعه القیامه است و این نامی بوده که خود ترسایان و در حقیقت بنیان کلیسا بر آن نهاده‌اند؛ زیرا بر این باور بوده‌اند که قبر عیسی (ع) در این مکان است؛ همچنانکه **مجمل التواریخ** بدان تصریح دارد. براساس باور ترسایان حضرت پس از مصلوب شدن از این قبر برمی‌خیزد و به آسمان صعود می‌کند. هم از این روی ایشان را عیدی است با نام عید القیامه. (بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۸۶ و ۴۸۷)؛ صاحب **البده و التاریخ** می‌نویسد: «و کنیسه القیامه فی الموضع الذی یزعم النصری أن لما قُتل ذفن فیہ ثم قام و سعد إلى السماء». (مقدسی، بی تا: ۸۸)؛ (مقدسی، ۱۳۷۴: ۶۱۰)؛ بیرونی در این باب می‌نویسد: «و مأمون بن احمد سلمی هروی می‌گوید که من این قبر را در کنیسه القیامه بیت المقدس دیدم و آن قبری است که در سنگ آن چیزی نوشته‌اند و آن را با طلا زیور کرده‌اند». (بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۵۲)

برکنار از اشاره یاقوت که پیش‌تر گذشت، در **الاشارات الی معرفه الزیارات** نیز به این امر تصریح شده که مقبره عیسی (ع) را قیامه می‌نامیده‌اند: و اما زیارات المله المسیحیه فأعظمها کنیسه قمامه و عمارتها من العجائب المذكوره و لا بد عند ذکر الآثار نذکر صفه هیکلها و جمیع ما فیها، و لهم فیها المقبره التی یسمونها القیامه و ذلک أنهم یعتقدون أن المسیح قامت قیامته فی ذلک الموضع؛ و الصحیح أن الموضع کان اسمہ قمامه لأنه کان مزبله للبلد و کان ظاهر البلد تقطع به أیدی المفسدین و تصلب به اللصوص، هذا ذکر فی الإنجیل، و الله أعلم. (الهروی، ۱۴۲۳: ۳۳ و ۳۴)؛ بنابراین باید گفت که تسمیه کلیسای مذکور به القیامه به طریق مجاز حال و محل بوده‌است.

اینکه برخی از منابع برآنند که صحیح قمامه است، اساسی ندارد؛ زیرا همچنان که گفتیم این دو عنوان هر دو درست است، با این تفاوت که قمامه (کنیسه القمامه/بیعه القمامه) در میان مسلمانان شهرت بیشتری داشته است. در **مراصد الاطلاع** آمده‌است: قمامه، کنیسه للنصری ببیت المقدس فی وسط البلد، فیها قبه تحتها قبر یقولون إن المسیح ذفن فیہ و منه قام؛ فلذالک تسمیها النصری القیامه. (البغدادی، ۱۴۱۲: ۱۱۲۱)

در این باب سخن الإدریسی در **نزهه المشتاق فی اختراق الآفاق** قابل توجه است، ادربیسی ضمن سخن در باب این کلیسا، صریحاً می‌گوید که مسلمان به آن قمامه می‌گویند، وی ذیل بیت المقدس می‌نویسد: و إذا دخل الداخل من

باب المحراب یسیر نحو المشرق فی زقاق شارع إلى الكنيسة العظمى المعروفة بكنيسة القيامة و يسميها المسلمون قمامه وهي الكنيسة المحجوج إليها من جميع بلاد الروم التي في مشارق الأرض و مغاربها فيدخل من باب في غربها فيجد الداخل نفسه في وسط القبّة التي تشتمل على جميع الكنيسة وهي من عجائب الدنيا و الكنيسة أسفل ذلك الباب و لا يمكن أحدا النزول إليها من هذه الجهة و لها باب في جهة الشمال ينزل منه إلى أسفل الكنيسة على ثلاثين درجة و يسمى هذا الباب باب شنت مريه و عند نزول الداخل إلى الكنيسة تلقاه المقبره المقدسه المعظمه و لها بابان و عليها قبّه معقوده قد أتقن بنيانها و حصن تشييدها و أبدع تنميقها و هذان البابان أحدهما يقابل الشمال حيث باب شنت مريه و الباب الآخر يقابله من جهة الجنوب و يسمى باب الصلوبيته . . . (الإدريسي، بي تا: ج ١: ٣٥٨ و ٣٥٩)

صاحب **خريده العاجب و فريده الغرائب** نیز می نویسد: و من الباب الغربي يسار إلى الكنيسة العظمى المسماه بكنيسة القيامة و هي المعروفة بكنيسة قمامه و تحج إليها الروم من سائر الأقطار. (ابن الوردي، ١٣٤١: ٣١)؛ (ابن الوردي، ١٣٠٣: ٢٤)؛ الحميري در موضعی از کتابش قمامه آورده و می نویسد: موضع الذي يزعمون الزاعمون أن فيه مقبره عيسى عليه السلام و هي كنيسة معظمه تعرف بكنيسة قمامه بمدينه بيت المقدس و هي الكنيسة المحجوج إليها من بلاد الروم في مشارق الأرض و مغاربها. (الحميري، ١٩٨٤: ذيل قمامه)؛ وی در موضعی دیگر، کنیسه القيامة آورده است: و في المشرق منها زقاق شارع إلى الكنيسة العظمى المعروفة بكنيسة القيامة و هي الكنيسة المحجوج إليها من جميع البلاد التي في مشارق الأرض و مغاربها فيدخل من باب في غربها فيجد الداخل القبّة التي تشتمل على جميع الكنيسة و هي قالوا من عجائب الدنيا و الكنيسة أسفل ذلك الباب و لها باب من جهة الشمال ينزل منه إلى أسفل الكنيسة على ثلاثين درجة و عند نزول الداخل إلى الكنيسة تلقاه مقبره عيسى عليه السلام فيما زعموا و لها بابان و عليها قبّه محكمه البناء و على الباب في يسار الكنيسة منحرفاً بشيء إلى الجنوب الحبس فيه المسيح عليه السلام و القبّه الكبيره قوراء مفتوحه إلى السماء و على المقبره ثلاثه قناديل من ذهب معلقه على المكان. (همان: ذيل إيليا)

ناصر خسرو که خود این کلیسا را دیده، بیعه القمامه ذکر کرده است: ترسیان را به بیت المقدس کلیسای است که آن را بیعه القمامه گویند. و آن را عظیم بزرگ دارند. و هر سال از روم خلق بسیار آنجا آیند به زیارت. و ملک الروم نیز نهانی بیاید، چنانکه کس نداند. و به روزگاری که عزیز مصر الحاکم بامر الله بود، قیصر روم آنجا آمده بود، و حاکم از آن خبر داشت، رکابداری از آن خود نزدیک او فرستاد، و نشان داه که بدان حلیت و صورت مردی در جامع بیت المقدس نشسته است، نزدیک وی رو، بگو که: «حاکم مرا نزدیک تو فرستاده است و می گوید: تا ظن نبوی که من از تو خبر ندارم، اما ایمن باش که به تو هیچ قصد نخواهم کرد». و هم حاکم فرمود تا آن کلیسا را غارت کردند و بکنند و خراب کردند. و مدتی خراب بود. بعد از آن قیصر رسولان فرستاد، با هدایا و خدمتهای بسیار کرد و صلح طلبید، و شفاعت کرد، تا اجازت عمارت کلیسا دادند، و باز عمارت کردند.

و این کلیسا جایی وسیع است چنانکه هشت هزار آدمی را در آن جای باشد، همه به تکلف بسیار ساخته از رخام رنگین و نقاشی و تصویر. و کلیسا را از اندرون به دیبهای رومی آراسته و مصور کرده، و بسیار زرّ طلا بر آنجا به کار برده، و صورت عیسی، علیه السلام، را چند جا ساخته که بر خری نشسته است؛ و صورت دیگر انبیا چون ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او، علیهم السلام، بر آنجا کرده، و به روغن سندروس مدهن کرده و به اندازه هر صورتی آبگینه ای رفیق ساخته و بر روی صورتها نهاده، عظیم شفاف، چنانکه هیچ حجاب صورت نشده است. و آن را جهت گرد و غبار کرده اند، تا بر صورت ننشیند. و هر روز آن آبگینه ها را خادمان پاک کنند. و جز این چند موضع دیگر است همه به تکلف، چنانکه اگر شرح آن نوشته شود به طول انجامد. و در این کلیسا موضعی است به دو قسم که بر صفت بهشت و دوزخ ساخته اند: یک نیمه از آن وصف بهشتیان و بهشت است و یک نیمه از آن صورت دوزخیان و دوزخ و آنچه بدان ماند. و آن جایی است که همانا در جهان چنان جای دیگر نباشد. و در این کلیسا بسا قستیسان و راهبان نشسته باشند و انجیل خوانند و نماز کنند و شب و روز به عبادت مشغول باشند. (قبادیانی، ١٣٨٤: ٦٣ و ٦٢)

در *احسن التباسيم* نیز قمامه آمده و به گنبد زیبای آن اشاره می‌شود که عبدالملک بن مروان قبه الصخره را در برابر آن ساخته‌است: شام پایگاه نصاری است که در آن کلیساهای زیبا دارند که هنر بسیار در آن به کار رفته و شهرت یافته‌اند، همچون قمامه، لد و رها. نبینی که چون عبدالملک عظمت معماری گنبد قمامه را دریافت و ترسید که در دل مسلمانان جایگزین شود، گنبد صخره را چنانکه می‌بینی بساخت؟ (مقدسی، ۱۳۸۵: ۲۲۴)؛ (← غوشه، ۲۰۰۲: ۵۰۰)؛ (← غازی، ۱۹۹۸: ۱۱۵-۱۱۱)؛ (← الخلیلی، ۱۴۰۷: ج ۲: ۱۵۹-۱۵۵)؛ (← العارف، ۱۹۹۹: ۵۲۳-۵۱۷)

همچنان که پیش‌تر اشاره شد، برخی گفته‌اند قمامه نام زنی بوده که این کلیسا را بنا کرده و جالب اینکه حتی یاقوت در کتاب *الخزال و الدال* نیز بر این باور است: «دیر قمامه بأرض المقدس الشریف و هو منسوب الی امرأه نصرانیة یقال لها قمامه و هی التی بنت الدّر و إقامت فیہ مع رواهب و لمّا ماتت ذُفنت فیہ». (الحموی، ۱۹۹۸: ج ۲: ۱۵۹)؛ در حالی که این باور اساسی ندارد، چنانکه یاقوت در *معجم البلدان* نیز رای خود را اصلاح کرده‌است.

باید گفت که سازنده این کلیسا، «هیلا نه» (هلانه/هلانی/هلنا)، مادر کنستانتین (قسطنطین، امپراتور روم) بوده‌است. بنابر مشهور وی این کنیسه را در میان سال‌های ۳۲۶ تا ۳۲۸ میلادی بنا کرده‌است. منابع در این باب به حادثه‌ای اشاره کرده‌اند به این شرح: چون پادشاهی قسطنطین پا گرفت از ماندن در شهر رومیّه بیزاری جست، زیرا ارجان و ملت‌هایی دیگر از فرزندان یافت که با آنان همسایگی داشتند شهرهای ساحلی دریای نیطس ادریای روم را همواره غارت می‌کردند. پس قسطنطین شهری به نام قسطنطینیّه بنا نهاد. قسطنطین بدین شهر آمد و آن را پایتخت خود گردانید. از آن پس بین او و فرزندان یافت جنگی سخت در گرفت. بنابر اعتقاد نصاری قسطنطین یک شب در خواب دید فریشتگانی با در دست داشتن پرچم‌هایی که در میان آنها صلیب‌هایی نقش شده بود از آسمان فرود آمدند و به کمک او با دشمنانش جنگیدند و آنان را فراری دادند. چون از خواب بیدار شد فرمود تا پرچم‌هایی درست کرده و بر روی آنها صلیب نقش کنند، سپس به جنگ دشمن پرداخت. آنان را درهم شکست و پیروزی یافت. آنگاه بازرگانان شهر خود را که کالای خویش به بسیاری از شهرها می‌بردند فراخواند و پرسید آیا ملّتی را با این نشان می‌شناسید؟ پاسخ آوردند در قریه‌ای با نام «ناصره» در سرزمین قدس شام، گروهی هستند که صلیب را بسی بزرگ می‌دارند. قسطنطین نزد آنان کس فرستاد و از آنان خواست که گروهی نزد وی فرستند تا قواعد آیین خویش را به او بشناسانند. هفتاد و دو تن نزد قسطنطین روانه گردیدند.

وی برای آنان مجلسی آراست و همه خاصگیان دولتش را در آن گرد آورد. چون قسطنطین سخنان آنان را شنید به دین آنان درآمد و همه مردمان مملکت خود را به پذیرش این دین وادار ساخت، مردم روم نیز دین نصرانی را پذیرفتند. چون هفت سال از سلطنت قسطنطین گذشت مادرش هیلان به سوی شام روان گردید. در هر شهری کنیسه‌ای ساخت تا به بیت المقدس رسید. در آنجا کنیسه قمامه را بنا نهاد. آن چوبی را که بنا بر پندار نصاری، مسیح بر آن به دار آویخته شد و صلیب صلیبوت نام دارد، به دست آورد و لوحه‌ای طلا بر آن گرفت و با خود آورد. (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۴۰۶ و ۴۰۵)

این رویداد را به گونه‌های دیگری نیز ذکر کرده‌اند، از جمله مسعودی در *مروج الذهب* می‌نویسد: سبب دخول قسطنطین پسر هلانی به دین نصاری و علاقه‌مندی وی به این دین چنان بود که قسطنطین با قوم برجان یا قوم دیگری به جنگ بود و جنگ در حدود یک سال پیوسته می‌کرد. یکی از روزها جنگ به ضرر او بود و مردم بسیار از یاران وی کشته شده بود و از هلاک بترسید و به خواب دید که گویی نیزه‌هایی از آسمان فرود آمد که علامت‌ها داشت و درفش‌هایی که بر سر آن صلیب‌های طلا و نقره و آهن و مس و اقسام جواهر و چوب بود و بدو گفتند این نیزه‌ها را بگیر و به وسیله آن با دشمن خود جنگ کن تا فیروز شوی و در خواب با آن جنگ کردن گرفت و دشمن شکست خورد و فرار کرد و او فیروز شد. و چون از خواب بیدار شد بگفت تا نیزه‌ها بیاوردند و صلیب بر آن زد و در لشکرگاه بلند کرد و به دشمن حمله برد که فراری شدند و شمشیر در آن نهاد. و چون به نیقیه بازگشت از مطلعان درباره این

صلیب‌ها پرسید که آیا می‌دانید مربوط به کدام مذهب و دین است؟ بدو گفتند: بیت‌المقدس شام مرکز این مذهب است. پس او کس به شام و بیت‌المقدس فرستاد که سیصد و هجده اسقف جمع کردند و به نیقیه نزد وی آوردند که قصه‌ خویش با ایشان بگفت و دین نصرانیت را برای او تشریح کردند. گویند هلانی مادر قسطنطین پیش از این خواب، نصرانی شده بود و قضیه را از او نهان می‌داشت. (مسعودی، ۱۳۸۷: ج ۱: ۳۱۰ و ۳۱۱)^۸

مسعودی همچنین در باب مادر قسطنطین می‌نویسد: به سال نهم پادشاهی قسطنطین، مادرش هلانی به سرزمین شام آمد و کلیساها ساخت و به بیت‌المقدس رفت و چوبی را که به اعتقاد ایشان مسیح را بر آن صلیب کرده بودند بجست و چون بیافت، آن را به طلا و نقره بیاراست و روز پیدایش آن را عید کرد که عید صلیب است و روز چهاردهم ایلول گیرند. و هم او بود که کلیسای حمص را روی چهار ستون بساخت که از عجایب بناهای جهان است و گنج‌ها و دفینه‌ها از مصر و شام به دست آورد و در بنای کلیساها و تأیید دین نصاری خرج کرد و هر کلیسا که به شام و مصر و دیار روم هست از بنای این ملکه هلانی مادر آن را است و در همه کلیساها که ساخته بود نام خود را قرین صلیب کرد. (همان: ۳۰۹)؛ (← مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۹: ۱۳۴ و ۱۳۵)؛ (← گردیزی، ۱۳۸۴: ۳۴۴)؛ (← ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۶۲۳)؛ (← ابن‌کثیر، ۱۴۱۷: ۷۶۴)؛ (← الأصفهانی، بی‌تا: ۵۹)

ابوریحان نکته‌ شایان ذکری در این باب آورده‌است، او در باب ماه «یار» می‌نویسد: روز هفتم، عید پیدایش صلیب است که در آسمان به ظهور رسید و اهل تحصیل از مسیحیان گویند که در عهد قسطنطین - که مظفر و فاتح لقب دارد- در آسمان چیزی مانند صلیب از نار یا نور پیدا شده و به قسطنطین گفتند که این علامت را رایت خود گردان که بر دیگر پادشاهان غالب خواهی گشت و او نیز چنین کرد و بر سلاطین غالب آمد و بدین جهت کیش مسیح را پذیرفت و مادر خود، هیلانه را برای جستن چوب صلیب به بیت‌المقدس فرستاد و به گمان مسیحیان صلیب عیسی را با دو صلیب دو دزد دیگر که با مسیح ایشان را به دار آویخته بودند، بافت و معلوم نبود که کدام یک از این صلیب‌ها، صلیب مسیح بوده و برای اینکه حقیقت امر را بشناسند هر یک از این صلیب‌ها را بر مرده‌ای گذاشتند و یکی از مردگان - که صلیب عیسی بر روی او گذاشته شده بود- زنده گشت و دانسته شد که صلیب واقعی همان است. (بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۵۹ و ۴۶۰)؛ (← بیرونی، ۱۹۵۴: ج ۱: ۲۵۳)؛ (← رازی، ۱۳۸۲: ۴۹)

ابن‌خلدون نیز در تاریخش به این داستان چنین اشاره کرده‌است: مادر قسطنطین به زیارت بیت‌المقدس آمد و کنیسه‌ها ساخت و از جای صلیب پرسید. مکاریوس اسقف گفت که یهود بر آن زباله و خاک افکنده‌اند. او کوهن‌ها را احضار کرد و جای صلیب را از آنان پرسید و خواست تا آن زباله‌ها را از آنجا دور کنند. سپس سه دار بیرون آورد و پرسید از این سه کدام یک از آن مسیح است؟ اسقف گفت: دار مسیح نشانش آن است که چون بر مرده زنده شود. تجربه کرد و چنان شد که گفته بود. آن روز را به خاطر یافتن صلیب عید گرفتند و در آن مکان کنیسه‌ای ساخت که به کنیسه قمامه معروف است. و مکاریوس اسقف را به بنای کنیسه‌ها فرمان داد و در این هنگام سیصد و بیست و هشت سال از تولد مسیح گذشته بود. (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ج ۱: ۲۴۲ و ۲۴۳)؛ وی همچنین آورده که: قسطنطین در سال بیستم پادشاهی‌اش، طایفه‌ای از گوت‌ها به بلاد او حمله‌ور شدند و دست به قتل و غارت گشودند و جمعی را به اسارت بردند. پس به جانب آنان لشکر کشید و آنان را از سرزمین‌های خویش براند. سپس در خواب علم‌هایی دید به شکل صلیب و کسی به او می‌گفت به یاری این نشان، تو پیروز می‌شوی. مادرش هلنا (هیلانه) به بیت‌المقدس آمد تا آثاری از مسیح بیابد و در چند شهر کنیسه‌هایی ساخت و بازگشت. (همان: ۲۴۴)

المقریزی در کتابش، *القول‌الابریزی*، می‌نویسد: و فی السنه الثانیه و العشرین من ملک قسطنطین سارت أمه هیلانی الی القدس و بنت به کنائس للنصاری. فدلها مقاریوس الأسقف علی الصلیب و عرفها ما عملته الیهود. فعاقبت کهنه الیهود حتی دلوها علی المواضع، فحفرته؛ فإذا قبر و ثلاث خشبات. زعموا أنهم لم يعرفوا الصلیب المطلوب من الثلاث خشبات، إلا بأن وُضعت کل واحده منها علی میّت قد بلی، فقام حياً عندما وُضعت علیه خشبه منها. فعملوا لذلك

عیداً مده ثلاثه ایام، عرف عندهم بعید الصلیب. و عملت له غلافاً من ذهب. و بنت کنیسه القیامه التي تعرف اليوم بکنیسه قمامه. (المقریزی، بی تا: ۵۹)؛ (← العارف، ۱۹۹۹: ۷۳)؛ خلیل سرکیس در *تاریخ القدس* می نویسد: و سنه ۳۲۶ بعد المسيح أتت الملكة هيلانه لإقامه كنائس في تلك المدينة و عند وصولها إلى القدس اعتنت بكشف قبر السيد المسيح و قد قال بعض المؤرخين أنها جاءت إلى مكان الصليب و سالت عن الخشبه التي صلب عليها فأخبرت أن اليهود كانوا قد دفنوها و جعلوا فوقها الأقدار فاستخرجتها للحال و عينت مع الأساقفه الذين كانوا معها ذلك اليوم عيداً لوجود الصليب و بنت على الموضع كنيسة القیامه و كان ذلك سنه ۳۲۸ للمسیح. (سرکیس، ۱۴۲۱: ۱۰۰ و ۱۰۱)؛ (← غازی، ۱۹۹۸: ۴۳) (← محمد مسعود و جمعه، ۱۹۸۶: ۲۷۹)؛ (← البدوی، ۱۴۱۹: ۲۵۷) و به همین جهت ترسیان، عیدی به نام عید صلیب دارند: بنابر پندار نصاری در این روز چوب صلیب به دست هیلانی، مادر قسطنطین، افتاد و آن بانو صلیب را ورقی از طلا پوشانید و آن روز را عید گرفت. (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۴۳۹)؛ (← بیرونی، ۱۹۵۴: ج ۱: ۲۵۳)؛ (← رازی، ۱۳۸۲: ۴۹)^{۱۰}

در بادی امر چنین به نظر می رسد که خاقانی به جهت آنکه کلیسای القیامه برجسته ترین و مهم ترین مکان مقدس مسیحیان بوده آن را در مقابل مسجد اقصی و نیز محل بدکارگان یاد کرده است. اما به گمان نگارنده، شاعر در پس زمینه این عملکرد نه تنها اطلاع قابل توجهی از پیشینه جایگاه این کلیسا داشته، بلکه از رفتار هیلانه نیز بی آگاه نبوده است؛ زیرا در باب او گفته اند که به دلیل عناد با یهود (طبعاً به جهت ستم هایی که نسبت به حضرت مسیح و پیروان او روا داشته بودند) بنای صخره بیت المقدس را ویران ساخت و آنجا را به مزبله تبدیل کرد، یعنی همان کاری یهود با مکان کلیسای القیامه انجام داده بودند. و نیز گفته اند از سنگ ها و مصالح آن بنا را برای ساختن کلیسای مذکور استفاده کرد: فأشار إليهم إبليس لعنه الله بأن يبنوا القمامه الكبرى فأخذوا جميع أعمده المسجد و أحجاره و ءالته الحسنه فبنوا القمامه الكبرى و جعلوا سطح الصخره و المسجد مزبله حتى كانت النساء لحيض من بلاد النصرى يرسلون خرقهن فترمي في المسجد. (ابن عثمان، ۱۴۱۸: ۷۲)؛ (← أبي الفداء، ۱۸۴۰: ۲۴۱)؛ ظاهراً این وضع تا فتح بیت المقدس توسط مسلمانان (۵۱۵ ق/م ۶۳۶) ادامه داشته است؛ چنانکه گفته اند عمر محل صخره را از کعب بن الاحبار پرسید، پلیدهای جمع شده بر آن را با تن پوش خود پاک کرد و مسجد را بنا نهاد. در *تقویم البلدان* ضمن خرابی ها و آبادانی های بیت المقدس آمده است: و بقى حتى تنصر قسطنطين و امه هيلانه و بنى قمامه على القبر الذى بزعم النصرى ان عيسى دفن فيه و خربت البناء الذى كان على الصخره و القت على الصخره زباله البلد عناداً لليهود و بقى كذلك حتى فتح عمر رضى الله عنه القدس فدله على نوضع الصخره بعضهم فنظفه و بنى الصخره مسجداً و بقى حتى تولى الوليد بن عبدالملك فبنى فيه قبه الصخره على ما هي عليه اليوم. (أبي الفداء، ۱۸۴۰: ۲۴۱)؛ (← ابن الجوزى، ۱۴۰۰: ۱۰۹)؛ (← السيوطى، ۱۹۸۲: ج ۱: ۲۳۷ و ۲۳۶)؛ (← غازی، ۱۹۹۸: ۴۳)؛ (← اللقيمي، ۱۴۲۰: ۹۲ و ۹۱)؛ و البته دور نیست که خاقانی در نسبت دادن زانیات به قمامه، به جهت عمل شنیع هیلانه نظری به وی داشته بود؛ اما اینکه خاقانی اولاً به جای قیامه، قمامه آورده و ثانیاً آن را با دار ذکر کرده همه به جهت زشت یاد این مکان است؛ زیرا دیر و دار، محل هایی حقیرتر و کم ارزش تر از کلیسا (کنیسه و بیعه) بوده است. (← الحموی، ۱۹۹۸: ۴۷-۵۵)؛ (← خطاب، ۱۴۲۲: ۱۷۷)

و اما نکته جالب تر در باب اشاره ای دیگر از دیوان خاقانی وجود که در گزارش *معجم التواریخ* نیز مذکور است و آن نیز اشاره به قندیل های کلیسای قیامه است که خاقانی از آن با «قندیل دیر عیسی» یاد کرده است:

تیری که سوخته است ز قندیل دیر عیسی گفت از شعاع مدح تو به مخبری ندارم

(خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۲۸۱)

در دو بیت دیگر ماه را به نیمه قندیل عیسی تشبیه کرده است، ابتدا در قصیده استوار «نزهه الارواح و نزهه الاشباح»:

ماه نو را نیمه قندیل عیسی یافته دجله را پر حلقه زنجیر مطران دیده اند

(همان: ۹۰)

و سپس در قصیده‌ای در مدح اتابک مظفرالدین ایلدگز:

نیمه قندیل عیسی بود یا محراب روح
تا مثال طوق اسب شاه صفر ساختند

(همان: ۱۱۲)

در بیته دیگری نیز آمده است:

رخ صبح، قندیل عیسی فروزد
تن ابر زنجیر رهبان نماید

(همان: ۱۲۸)

گویا مراد از «قندیل دیر چرخ» نیز همین قندیل مورد بحث است:

قندیل دیر چرخ فرو میرد آن زمان
کان سرد باد از آتش سودا برآورم

(همان: ۲۴۳)

شارحان خاقانی و پژوهشگران به تحقیق اشاره قندیل دیر عیسی نپرداخته و در حقیقت آن را خالی از اشارت دانسته‌اند. در میان آثار محققان تنها سخن، همان گزارش لفظی شادی آبادی است: «قندیل چراغی را گویند که در شیشه افروزند و به سه زنجیر در دیر معلق آویزند؛ و قندیل عیسی آن قندیل را گویند که در دیر عیسی می‌افروختند». (شادی آبادی: ۳۲)؛ در این باب باید روش خاص خاقانی در بهره‌گیری از پشتوانه فرهنگی را بسیار دخیل بدانیم، زیرا وی در بسیاری از موارد به ظرافت و سربمهری تمام دست به آفرینش مضمون و تصویر می‌زند؛ هم از این‌روی در پس ساده‌ترین اشعار خاقانی پشتوانه و اشارات شگفتی نهفته است که تنها با تحقیق و تأمل در منابع می‌توان به آن رسید. باید قندیل دیر عیسی را نیز یکی از این موارد به شمار آورد.

در شرحی که یکی از مورخان عصر قاجار به نام مصطفی قلی‌بن محمدحسن موسوی سرابی بر ابیاتی از اشعار خاقانی نگاشته، گزارش «قندیل عیسی» از قصیده نزهه الارواح و نزهه الاشباح چنین آمده است: «قندیل عیسی در دارالعمانه [کذا] است که معبد بزرگ نصاری است. گویند در روز معلوم نور از آسمان در آن قندیل می‌آید». ← مهدوی فر، ۱۳۹۱ و: ۱۰۳۷؛ پس از تحقیق و پیدانشدن دیری به نام «دارالعمانه»، اطمینان حاصل شد که صورت صحیح این واژه «دارالقمامه» است که ناسخ کم‌سواد آن را به صورت نادرست دارالعمانه نوشته است. اشتباهات و دیگر اغلاط فاحش نسخه نیز این اطمینان را بیش‌تر کرد.^{۱۱} پس از تشخیص نسبی صورت درست واژه، جستجو در منابع ما را به مقصود رساند که ماحصل آن ذیلاً از نظر گذرانده خواهد شد.

یاقوت حموی ضمن گزارش قمامه می‌نویسد: و لهم فی موضع منها قندیل یزعمون أن النور ینزل من السماء فی یوم معلوم فیشعله، و حدثنی من لازمه و کان من أصحاب السلطان الذی لا یمکنهم منعه حتی ینظر کیف أمره و طال علی القسّ الذی برسمه أمره قال: فقال لی إن لازمنا شیئا آخر ذهب ناموسنا، قلت: کیف؟ قال: لأننا نشبه علی أصحابنا بأشیاء نعملها لا تخفی علی مثلک و أشتهی أن تعفینا و تخرج، قلت: لابد أن أری ما تصنع، فإذا کتاب من النارجیات وجدته مکتوبا فیه أنه یقرب منه شمعه فتعلق به بغته و الناس لایرونه و لایشعرون به فیعظم عندهم و یطیعون. (الحموی، ۱۳۹۷: ذیل قمامه)

صاحب آثارالبلاد ظاهراً با توجه به این سخنان حموی در باب کنیسه قمامه آورده است: «در جایی از آن کنیسه قندیلی است چنان گمان برند که نوری از آسمان در روزی معین فرومی‌آید به آن قندیل و روشن می‌سازد آن را و این قضیه‌ای است مشهور نزد آن‌ها. حکایت کنند که بعضی از اصحاب سلطان در آن روز معین قصد کرد که معاینه کنند نزول نور را؛ پس گفتند او را این چنین چیزها بر امثال شما پوشیده نیست، ناموس ما را برهم مزن، ما متشبه می‌سازیم امر را بر اصحاب خود تا مطلب تمشیت پذیرد، پس آن مرد از آن درگذشت». (قزوینی، ۱۳۷۱: ۲۱۰ و ۲۱۱)؛ ← قزوینی، بی تا: ۱۶۳)

مسعودی نیز در *التنبیه و الاشراف* اشاره‌ای در این باب دارد: هیلانی کلیسایی که اکنون به نام کلیسای قیامت معروف است و به روز شنبه بزرگ که صبح آن فصح است، آتش در آن نمودار می‌شود. (مسعودی، ۱۳۸۹: ۱۳۰)؛ و اما مطلب قابل توجه در باب این قندیل را ابوریحان بیرونی در *آثار الباقیه* ضمن حکایت پایان کار حضرت عیسی (ع) آورده‌است: در اناجیل چهارگانه آمده‌است که مسیح در چنین روزی -که پنج‌شنبه باشد- یکی از شاگردان خود را به بیت‌المقدس فرستاد و او را امر کرد که طعامی تهیه کند تا فصح را، او و شاگردان نزد او بخورند و آن مرد که مأمور بود فصح را، با تهیه فطیر به عادت یهود فراهم ساخت و شب هنگام مسیح نزد او آمده و پای شاگردانش را از نظر اکرام و احترام آنان شست و به آنان گفت بدانید که یکی از شما همین امشب مرا تسلیم دشمنان خواهد کرد و نسبت به من کافر خواهد شد. سپس از آن غرفه روی تافته و به طور زیبا رفت. و یهودای اسخریوطی که از شاگردان او بود نزد کاهنان یهود و بزرگان این قوم رفته از عیسی سعایت کرد و سی بوما (دینار) از ایشان گرفت و جای عیسی را به آنان نشان داده و عیسی را گرفتند و شکنجه و آزار کردند و تاجی از خار بر سرش نهادند و او را زدند و به دارش آویختند و آن روز، جمعه صلبوت است. و یوسف جسد عیسی را از فیلاطس خواست و آن را گرفته و در گوری که برای خویش تهیه کرده بود، دفن کرد^{۱۲} و شب شنبه پس از جمعه صلبوت که به قدم مسیح مردگان زنده شدند و غروب این روز عید قیامت است که بر این گمانند مسیح یک روز و دو شب در قبر ماند و در صبح روز سوم که یکشنبه‌ای که فطر است، زنده شد و از قبر برخاست و دو دزد را هم با او در گوه صهیون که اجمعه نام دارد به دار آویختند و چنانکه گفته‌اند مسیح در ساعت نهم بدرود زندگی گفت.

برای شنبه قیامت حکایتی نقل کرده‌اند که مرد طبیعیان را نه مبهوت می‌سازد، بلکه او را وامی‌دارد که اقرار و اعتراف به صحت آن نکند ولی چون همه خصوم و دشمنان اعتراف کرده‌اند که آنرا به چشم دیده‌اند و مردمی فاضل هم آن را در کتب و نوشته‌های خویش ثبت و ضبط کرده‌اند از این رهگذر انسان تسکین قلب یافته و قضیه را تصدیق می‌کند و من هم از روی کتاب‌ها به آن واقف گشتم و هم اینکه از فرج‌بن صالح بغدادی شنیدم و حکایت این است که وسط کنیسه القمامه در بیت‌المقدس قبر مسیح در دل یک سنگ است که روی آن سنگ گذاشته‌اند و بر روی آن قبه‌ای است که قبه‌ای دیگر بزرگ‌تر آن را فراگرفته و در اطراف قبر خانه برمات؟ است که مسلمانان و مسیحیان و حاضرین از آنجا به جای قبر می‌روند و در این روز به درگاه خداوند تضرع نموده از نصف‌النهار تا پایان روز اوراد خوانند و مؤذن جامع و امام و امیر آن شهر آمده و کنار قبر می‌نشینند و قندیل‌هایی می‌آورده روی قبر می‌نهند و آویزان می‌کنند و مسیحیان پیش از آن، قنادیل و چراغ‌های خویش را خاموش کرده و می‌ایستند تا آتش خالص و سپید رنگ را به بینند که قندیلی را روشن سازد که یکی از قنادیل آن جامع و کلیساها است و برای خلفا می‌نگارند که در چه وقت این آتش پیدا شد و از سرعت نزول آن و قرب آن به نصف‌النهار به فراوانی و خرمی سال استدلال می‌کنند و از تأخیر آن تا هنگام عشا و پس از آن بر خشکسالی و قحط آن سال پی می‌برند. این مخبر می‌گوید که یکی از سلاطین جای فتیله مس گذاشت تا آنکه آتش را نپذیرد ولی چون آتش نازل گشت آن مس آب شد و نزول این آتش در روزی خاص و مدتی نامعلوم، جای شگفتی است و حدوث آن بدون ماده‌ای قابل احتراق شگفت‌آور است. (بیرونی، ۱۳۶۳: ۴۸۶-۴۹۲)؛ (← طوسی، ۱۳۸۷: ۱۶۹ و ۱۷۰)

جمال‌الدین بامخرمه حمیری در *النسبه إلی المواضع و البلدان* نیز به این قندیل اشاره‌ای درخور توجه دارد، وی در باب قمامه آورده‌است: و فیها قبر یزعمون آن عیسی مدفون فیه و علیه قندیل معلق، و لهم موسم فی کل سنه یقصدونه مره فی جمیع الجهات فیتوقد لهم فی بعض لیالی زیارتهم ذلک القندیل من غیر سبب ظاهر فیتبرکون بالاقبتباس منه و یرجعون بها إلی کنائس بلادهم و دارهم، قال البایزیدی: و قد تحققت أن ذلک یصنع و یعمل، انتهى ما ذکره القاضی مسعود. (بامخرمه الحمیری، بی‌تا: ۱۱۳)

صاحب **نزهة الأمام في العجائب و الحكم** در باب اعیاد مسیحیان مصر می نویسد: اعیادهم اربعه عشر عیداً فی کل سنه من سیهم القطیبه منها سبعة اعیاد یسمونها اعیاداً کباراً و سبعة یسمونها اعیاداً صغاراً. فالأعیاد الکبار: و هم عید البشاره و عید الزیتونه و عید الفسح و عید الأربعین و عید الخمسین و عید المیلاد و عید الغطاس. و الأعیاد الصغار: و هم عید الختان و عید الأربعین الصغیر و عید خمیس العید و سبت النور و حد الحدود و البجلی و عید الصلیب. (ابن ایاس، ۱۹۹۵: ۲۳۵)؛ وی سپس در باب سبت النور می نویسد: و سبت النور و هو قبل عید الفسح بیوم و یزعمون أن النور یتظهر علی قبر المسیح فی هذا البیوم و لهم فی کنیستهم التی فی بیت المقدس فی لیله سبت النور حرکات یتعلمونها فی القنادیل فتقدمن من غیر فاعل لذلك و یزعمون أنه أمر إلی و کان بمصر هذا البیوم من جملة المواسم. (همان: ۲۳۹)

در **مجملة التواریح** نیز آمده بود که: و روز فصح ترسایان و مسلمانان و آن روز یکشنبه بزرگ باشد از آنجا بیرون آیند به صحن کنیسه و دارازین های آنوس کرده باشند بر بالا؛ چنانکه گور پیدا بود، از آنجا همی تضرع کنند و تسبیح و تهلیل از بامداد پگاه و امیر و امام مسجد حاضر باشند. و در کنیسه معتمد پادشاه نشسته باشد تا از همت مردم و دعای خلق خدای تعالی نوری از پهلوی آن گور پیدا کند چون آتشی سیید و امیر بیاید با شمعی و از آن بر فرزند و بیرون آورد و امام مسجد را دهد تا قندیلها بازگیرد و هیچ نسوزد آن شمع تا به دست بگذرد، پس سوختن گیرد، آن ساعت که شمع برافروخته باشند، پادشاه را خبر دهد اگر نیمروز باشد دانند که سال میانه باشد و اگر اول روز بود فراخی بود و اگر آخر بود قحط و تنگی باشد. (مجملة التواریح و الفصص، ۱۳۸۹: ۴۸۵ و ۴۸۶)

یکی از نزدیکترین توضیحات به این گزارش **مجملة التواریح** سخن محمد بن محمود طوسی یا همدانی در **عجایب المخلوقات** است که می توان احتمال داد از همین **مجملة التواریح** اخذ شده باشد، اساساً برای محمد بن محمود که تقریباً همزمان با صاحب **مجملة التواریح** در ناحیه ای مشترک می زیسته است دسترسی به این کتاب امری مقبول است، از این رو به نظر می رسد بتوان در تصحیح هر کدام از این دو کتاب به دیگری توجه کرد، با این حال عبارت **عجایب المخلوقات** خالی از لغزش و خلط نیست: مسجد داود علیه اسلام به بیت المقدس است در آن گوری عظیم، تغارهای زرین کرده، آن را کنیسه القیامه خوانند و نمازگاه داود و آنجا عیدی باشد سلطان حاضر شود هر سالی، آنکه آتشی فرود آید از کوه و شمعی برافروزد و دیگر قندیلها برافروزند؛ پس نامه نویسند به ملوک آفاق کی فلان ساعت آتش آمد، اگر اول روز بود فراخی بود و اگر نیمروز بود کمتر بود و اگر شبانگاه آید قحط بود. (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۶۹ و ۱۷۰)؛ اگر به این توضیح بتوان تکیه کرد باید گفت که قلمه تحریف قیامه است.

اما حقیقت این است که این نوعی تردستی بوده است؛ در **بلوغ الأرب** نیز آمده که: و سبت النور قبل الفصح بیوم یقولون إن النور یتظهر علی مقبره المسیح فی هذا البیوم فتشتعل منه مصابیح کنیسه القیامه التی بالقدس و ما ذلک إلا من التخیلات النیرنجیه التی یفعلها القسیسون منهم لیستملیوا بها العقول الضعیفه و ذلک أنهم کانوا یعلقون القنادیل فی بیت المذبح و یتحیلون فی إیصال النار إلیها النار إلیها بأن یمدوا علی سائرها شریطاً من حدید فی غایه الدقه مدهوناً بدهن البلسان و دهن الزنبق فإذا صلوا و حان وقت الزوال فتحوا المذبح فدخل الناس إلیه و قد اشتعلت فیہ الشموع و یتوصل به بعض القوم إلی أن یعلق بطرف الشریط النار فتسری علیه فتتقد القنادیل واحد بعد واحد إذ من طبیعه دهن البلسان علوق النار فیہ سریع بأدنی ملامسه له فیظن من حضر من ذوی العقول الناقصه أن النار نزلت من السماء فأوقدت القنادیل و كذلك اتخذوا شریطاً دقیقاً من حدید مدهون منصوباً من أعلى القبه إلی فتیله قندیل معلق فی وسط القبه فیوقد طرف الشریط فتسری النار فیہ إلی الفتیله فتشتعل. و قد أراد بعض ملوک الشام من بنی أبوب إبطالها فقیل له: إنک تحصل بهذا کثیراً من المال فی کل سنه فکف عنها و ترکها. (شکری الألوسی، بی تا: ج ۱: ۳۵۹)

ظاهراً این کار را در کلیساهای دیگر نیز انجام می داده اند؛ زیر در **هفت کشور** از چنین قندیلهایی در کنیسه الرها - یکی از کنیسه های مشهور ترسایان که آن را نیز هیلانی ساخته است - یاد شده است: و در شهر حران موضعی

هست که آن را رها می‌خوانند و کلیسایی ساخته‌اند که از عجایب‌ها است و آن را کنیسه الرها می‌خوانند و چهار ستون از سنگ رخام ساخته‌اند که مابین ستون‌ها هزار گز باشد و چهار طاق بر سر آن برآورده‌اند و سر به هم آورده و دیگر طاق‌ها بسته. و آن کلیسا را نیک به تکلف و منقش ساخته‌اند و قنادیل بسیار آویخته و شب بیست و پنجم ماه نیشان بی‌واسطه می‌بینند که آتشی پیدا می‌شود و آن قندیل‌ها افروخته می‌شوند. ترسایان می‌گویند که دلیل ماست به آنکه دین عیسی حق است و جماعتی عوام جاهل که نمی‌دانند که این حیل‌ه است و هم از ساخته‌ی نصرانیان است فریفته می‌شوند. و ما دلیل روشن به آن بگوییم که آنچه وضع است و آنکه ترسایان می‌گویند که خدای از آسمان آتشی می‌فرستد و قندیل‌ها افروخته می‌شود دروغ است؛ چرا که حال آن است که بیست و پنجم ماه نیشان ولادت برخیان معمر بوده‌است و او از جمله حواریان عیسی علیه السلام بود و انجیلی جداگانه از انجیل عیسی انتخاب کرده است و در آن روز ترسایان عید می‌کنند و بیست و پنجم ماه نیشان، اردیبهشت ماه جلالی باشد و آفتاب به پانزده درجه‌ی ثور بود و چند نوبت شنیده‌ایم که در بغداد، میخ‌های آهنین که در چوب و نی زده‌اند در خانه‌ها آتش افتاده بدان و سوخته‌است. و حیلتی و فریبی دیگر که ناگاه آتش پدید می‌آید، آن است که سنگی هست که آن را سنگ زیت می‌خوانند که چون آب بر او می‌ریزند، شعله‌ی آتش از آن می‌جهد و چون روغن می‌ریزند فرومی‌نشیند. و خواجه نصیرالدین طوسی در *تنسوق‌نامه‌ی ایلیخانی* آورده که پاره‌ای از این سنگ در موضعی تعیین کرده باشند و ریسمانی یا پاره‌ای ابریشم بر این موجب که گفتیم بر این سنگ بسته باشد و سر دیگر همه قنادیل را رسانیده و کسی بر سبیل آنکه فراشی کند آب بر او افشاند، آتش از او افروخته شود و در آن ریسمان گیرد و قندیل‌ها روشن شود و چون ریسمان باریک باشد از دور نماید و زبانه‌ی آتش بینند که می‌آید و به فتیله‌ی قنادیل می‌پیوندد و هیچ شک نیست از کسی که خیک آب داشته باشد و فراشی کند تصور آتش نکرده باشد، تعجب کند و حال آنکه تعجب در آن کلیسا است و آن استادی‌ها که چگونه بر سر آن چهار ستون با مسافتی چنان بعید طاق‌ها بسته‌اند و کلیسیا ساخته‌است. (هفت کشور، ۱۳۵۳: ۹۲-۹۴)

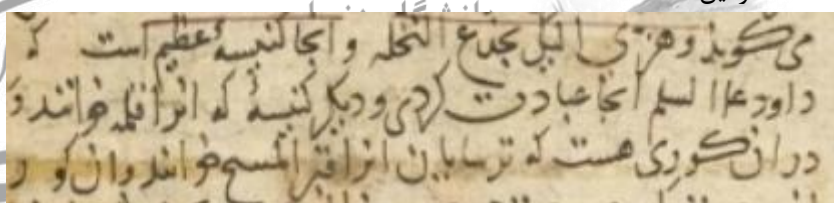
و نیز نوشته‌اند: کنیسه‌ی القیامه بزرگ‌ترین کنیسه‌هاست، به روز عید همه قندیل‌ها بکشند، آنکه آتشی از هوا درآید و قندیل‌ها را بازگیرد و آن آتشی است سپید و کوچک کوچک سرخ می‌گردد. متکلمان گویند کی این آتش حیلت رهبانان است کی به کبریت کرده‌اند؛ چنانکه آتش‌خانه کرده بودند و مجوس هر چند کی آب بر وی می‌زدندی تیزتر گشتی. چون نیک بدیدند کانون را بنا کرده بودند بر قناره و نفاطه چندانکه نطف از چشمه برمی‌آمد آتش آن را می‌سوخت و ما این نگوییم و این آتش از صنع باری تعالی عجب نباشد کی به دارالکفر این فتنه از بهر اضلال ایشان پدید کند. (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

نتیجه

یکی از منابع تاریخی کهن که به زبان پارسی نگارش یافته، کتاب **مجم‌التواریخ و القصص** است. این کتاب از جهات مختلف از جمله از نظر نثر ساده و فصیح و همچنین از نظر محتوا و علم تاریخ دارای اهمیت و درخور توجه است. تصحیف و تحریف یکی از خصوصیات نسخ خطی است که از گذشته بر جای مانده است. ناسخان که عموماً از دانش‌چندانی بهره‌مند نبوده مواضعی از متن را از اصل خود دور می‌انداختند و سبب به وجود آمدن ایراداتی می‌شدند. یکی از این مواضع، اسم‌های خاص است. ناآشنایی برخی از این اسم‌ها سبب می‌شده که کاتب آن را به صورتی دیگر تغییر دهد. یکی از این موارد واژه «قمامه» است که در کتاب **مجم‌التواریخ** به صورت «قلمه» ضبط و تصحیح شده است. این واژه در آثار خاقانی به صورت دارالقمامه (دارقمامه) آمده و خاقانی پژوهان چندان از آن چستی آن - که کلیسایی در بیت‌المقدس بوده - آگاه نبوده‌اند. در این مقاله ضمن تصحیح متن **مجم‌التواریخ** پژوهشی در باب این کلیسا و مناسبت‌های آن در آثار خاقانی به عمل آمده است.

پی‌نوشت‌ها

- (۱) بهار به این توضیحات اضافه می‌کند که: اصل نسخه آب افتاده و بیشتر صفحه‌هایش ضایع و خراب و ناخوان شده و عکاسی هم بر این عیب، چیزی افزوده است و بسا جای‌ها که در عکس نگرفته و خیلی حواشی در صحافی بعد بریده شده است. (مجموعه التواریخ و القصص، ۱۳۸۹: ج و د)؛ (← قزوینی، ۱۳۸۸: ج ۷: ۴۷ و ۴۸)؛ از همین مقدار نیک پیداست که متن مصحح بهار نمی‌تواند چندان متن پیراسته‌ای باشد.
- (۲) عکس این نسخه به همت مجتبی مینوی از ترکیه تهیه و به شماره ۹۵۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. (← دشتی، ۱۳۸۰: ۳۰ و ۳۳)
- (۳) عکس این نسخه نیز به شماره ۳۴۳۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. (← دشتی، ۱۳۸۰: ۳۰)
- (۴) برای آگاهی بیشتر در باب این چاپ بنگرید به: افشار، ۱۳۸۱: ۲۴ و ۲۵. دشتی، ۱۳۸۰: ۳۱ و ۳۲.
- (۵) در سلسله مقالاتی نیز که عبدالحمید بدرالزمانی بین سال‌های ۱۳۵۲-۱۳۵۶ در *مجله گوهر* در نقد و بررسی چاپ بهار نوشته به این تحریف اشاره نشده است.
- (۶) بنگرید به این قسمت از این نسخه:



- از دوست ارجمند، جناب آقای دکتر یوسف بیگ‌باباپور که عکس‌هایی از نسخه هایدلبرگ را در اختیار بنده نهاده‌اند، سپاسگزاری می‌کنم.
- (۷) در *ارمغان صبح*، «بیعه القامه» آمده که ظاهراً اشتباه چاپی است.
- (۸) بیرونی در *قانون مسعودی* پدبذاری صلیب در آسمان را از حوادث جو گفته است. (بیرونی، ۱۹۵۴: ج ۱: ۲۵۳)
- (۹) در *تاریخ مختصر الدول* ابن‌العبری نیز آمده‌است: و استعدت لغزو مکسانطیس این بنت ذیوقلیطیانوس، لآته عسی و لم یبایعه و غلب علی رومیه. و کان قسطنطینوس یتفکر الی ایّ الالهه یلجئ فی امره فی هذا الغزو. فبینما هو فی هذا الفکر رفع رأسه الی السماء نصف النهار فرأی رایه الصلیب فی السماء مثال النور و کان فیه مکتوب ان بهذا الشكل تغلب. فصاغ به صلیباً من ذهب و کان یرفعه فی حروبه علی رأس الرمح. ثم انه غزا رومیه فخرج الیه مکسانطیس و وقع فی نهر فاختنق، فافتتح قسطنطینوس مدینه رومیه. ثم تنصرت هیلانی اُمّه بعد ذلک و اعتمدت و شخصت الی اورشلیم حاجّه و طلبت صلیب المسیح بعنایه و أمرت ببناء کنائس المسیح فیها و أخذت الصلیب و حملته الی قسطنطنیه. (ابن‌العبری، ۱۴۱۵: ۱۳۴ و ۱۳۵)
- (۱۰) اما برخی نیز ساختن این کنیسه را به خود قسطنطین نسبت داده‌اند که خالی از اشکال نخواهد بود؛ از جمله هنری کنتن: لقد اهتم قسطنطین کامبراطور لبیزنطه اهتماماً خاصاً بمدینه القدس، لقد امر ببناء کنیستین هامتین فی القدس: کنیسه القبر مقدس التي تدعی ایضاً کنیسه القیامه و کنیسه العشاء السری و کلاهما تم اتمام بنائهما و تکرسظ عام ۳۳۶م. و لقد کشف والدته هیلانه بعد ذلک ما اعتقد انه الصلیب الحقیقی و بنت کنیسه المیلاد فی بیت لحم و کنیسه الصعود علی جبل الزیتون. (کنتن، ۱۹۹۷: ۲۲)
- (۱۱) نسخه‌ای منحصر به فرد و البته ناقص از این شرح با شماره ۱۴۱۹۷ در تملک کتابخانه مجلس شورای اسلامی است. نگارنده این سطور در جستاری مفصل به بررسی و تحقیق در باب این شرح پرداخته است. (← مهدوی‌فر، ۱۳۹۱: ۱۰۲۳-۱۰۶۹)
- (۱۲) برای آگاهی بیشتر در باب این فرد و قبر مسیح بنگرید به: العارف، ۱۹۹۹: ۷۲ و ۷۳؛ الخلیلی، ۱۴۰۷: ج ۲: ۸۱ و ۸۱.

منابع

۱. آل داود، سید علی، (۱۳۸۰)، «نسخه خطی تازه‌یاب مجمل التواریخ و القصص»، نامه فرهنگستان، شماره هجدهم، پاییز: ۱۵۹-۱۶۲.
۲. ابن‌ایاس، (۱۹۹۵)، *نزهه الأمم فی العجائب و الحکم*، تقدیم و تحقیق محمد زینهم محمد عزب، الطبعة الأولى، قاهره: مکتبه مدبولی.
۳. ابن‌الجوزی، أبی‌الفرج عبدالرحمن ابن علی، (۱۴۰۰)، *فضائل القدس*، تحقیق و تقدیم جبرائیل سلیمان جبّور، بیروت: منشورات دارالافتاح الجدیده.
۴. ابن‌خلدون، ابوزید عبدالرحمان بن محمد، (۱۳۸۳)، *العبر (تاریخ ابن‌خلدون)*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، جلد اول، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. ابن‌العبری، غریفوریوس أبی‌الفرج بن اهرن الطیب الملطی، (۱۴۱۵)، *تاریخ مختصر الدول*، تحقیق أنطون صالحانی السوعی، الطبعة الثانیه، الحازمیه: دار الرائد اللبنانی.
۶. ابن‌عثمان، (۱۴۱۸)، *القدس و الخلیل فی الرحلات المغربیه ز رحله ابن‌عثمان نمودجا*، تحقیق عبدالهادی التازی، مغرب: منشورات المنظمه الإسلامیه للتربیه و العلوم و الثقافه. ۹۲ شهر یور ۱۳۵۸.
۷. القرشی، أبی‌الفداء عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر، (۱۴۰۸)، *قصص الأنبیاء*، تحقیق سعید الدخام، بیروت: دار مکتبه الحیاه.
۸. -----، (۱۴۱۷)، *قصص الأنبیاء*، تحقیق عبدالحی الفرماوی، الطبعة الخامسة، القاهره: دار الطباعة و النشر الإسلامیه.
۹. ابن‌الوردی، سراج‌الدین أبی‌حفص عمر، (۱۳۰۳)، *خریده العجائب و فریده الغرائب*، مصر: بی‌نا.
۱۰. -----، (۱۳۴۱)، *خریده العجائب و فریده الغرائب*، مصر: مصطفی‌البابی الحلبی و اولاده.
۱۱. أبی‌الفداء، عماد‌الدین اسمعیل بن محمد بن عمر، (۱۸۴۰)، *تقویم‌البلدان*، پاریس: دار الطباعة السلطانیّه.
۱۲. الإدریسی، أبی‌عبدالله، (بی‌تا)، *نزهه المشتاق فی اختراق الآفاق*، المجلد الأول، القاهره: مکتبه الثقافه الدینیّه.
۱۳. استعلامی، محمد (۱۳۸۷)، *نقد و شرح قصاید خاقانی*، چاپ اول، تهران: زوآر.
۱۴. الأصفهانی، حمزه بن الحسن، (بی‌تا)، *تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبیاء*، بی‌جا: بی‌نا.
۱۵. افشار، ایرج، (۱۳۸۱)، «*مجمل التواریخ و القصص*»، جهان کتاب، سال هفتم، شماره اول و دوم، اردیبهشت: ۲۴ و ۲۵.
۱۶. امامی، نصرالله، (۱۳۷۹)، *ارمغان صبح (برگزیده قصاید خاقانی شروانی)*، چاپ دوم، تهران: جامی.
۱۷. انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد بن ابی‌طالب، (۱۳۸۲)، *نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر*، ترجمه سیدحمید طیبیان، تهران: اساطیر.
۱۸. بامخرمه الحمیری، جمال‌الدین عبدالله، (بی‌تا)، *النسبه إلى المواضع و البلدان*، بی‌جا: مکتبه الوسطی.
۱۹. البدوی، خلیل، (۱۴۱۹)، *موسوعه شهریات النساء*، الطبعة الأولى، عمان: دارأسامه.
۲۰. البغدادی، صفی‌الدین عبدالؤمن بن عبدالحق، (۱۴۱۲)، *مراصد الاطلاع علی أسماء الأمکنه و البقاع*، تحقیق و تعليق علی محمد البجادی، بیروت: دارالجلیل.
۲۱. بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، (۱۳۶۳)، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
۲۲. -----، (۱۹۵۴)، *القانون المسعودی*، الطبعة الأولى، حیدرآباد: دائره المعارف العثمانیه.

۲۳. جعفریان، رسول، (۱۳۸۴)، «روش تاریخ‌نگاری در مجمل‌التواریخ و القصص»، مشکوه، شماره هشتاد و ششم، بهار: ۸۴-۶۱.
۲۴. الحاج الروسي، دانیال الراهب، (۱۹۹۲)، وصف الارض المقدسه فی فلسطين، تحقیق سعید البیضاوی و داود أبوهده، الطبعة الأولى، عمان: دار الشروق للنشر و التوزیع.
۲۵. الحموی، شهاب‌الدین یاقوت‌بن عبدالله، (۱۹۹۸)، الخزل و الدال (بین التور و الدارات و الدیره)، تحقیق یحیی زکریا عبّاره و محمد ادیب جمران، دمشق: منشورات وزارة الثقافة.
۲۶. -----، (۱۳۹۷)، معجم البلدان، بیروت: دارالصادر.
۲۷. الحمیری، محمدبن عبدالمنعم، (۱۹۸۴)، الروض المعطار فی خبر الاقطار، تحقیق احسان عباس، الطبعة الثانية، بیروت: مکتبه لبنان.
۲۸. خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل، (۱۳۵۷)، تحفه‌العراقین، تصحیح یحیی قریب، چاپ دوم، تهران: کتاب‌های جیبی و امیرکبیر .
۲۹. -----، (۱۳۸۷)، تحفه‌العراقین (ختم‌الغریب)، تصحیح علی صفری آق‌قلعه، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.
۳۰. -----، (۱۳۸۶)، ختم‌الغریب (تحفه‌العراقین)، تصحیح یوسف عالی عباس‌آباد، چاپ اول، تهران: سخن.
۳۱. -----، (۱۳۷۴)، دیوان، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، چاپ پنجم، تهران: زوّار.
۳۲. -----، (۱۳۸۴)، منشآت خاقانی، تصحیح محمد روشن، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۳۳. خطاب، عبداللطیف، (۱۴۲۲)، «ادیره القدس الشریف»، التراث العربی، العدد ۸۳ و ۸۴، جمادی الآخر: ۱۸۴-۱۷۷.
۳۴. الخلیلی، جعفر، (۱۴۰۷)، موسوعه العتبات المقدسه: قسم القدس، الطبعة الثانية، بیروت: منشورات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۳۵. دشتی، مهدی، (۱۳۸۰)، «گزارشی از چاپ‌های مجمل‌التواریخ و القصص، و تصحیح مجدد آن»، آینه میراث، سال چهارم، شماره سوم، زمستان: ۳۰-۳۳.
۳۶. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۳۷. رازی، شهردان‌بن ابی‌الخیر، (۱۳۸۲)، روضه المنجمین، تصحیح و تحقیق جلیل اخوان زنجانی، چاپ اول، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی/میراث مکتوب.
۳۸. سجادی، سید ضیاء‌الدین، (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات و تعصیرات دیوان خاقانی شروانی، چاپ دوم، تهران: زوّار.
۳۹. سجادی، سید صادق، (۱۳۸۰)، «نسخه برگردان "مجمّل‌التواریخ و القصص"»، نامه بهارستان، شماره چهارم، پاییز و زمستان: ۲۱۴-۲۱۶.
۴۰. سرکیس، خلیل، (۱۴۲۱)، تاریخ القدس المعروف بتاریخ اورشلیم، الطبعة الأولى، القاهرة: مکتبه الثقافه الدینیّه.
۴۱. السیوطی، أبی‌عبدالله محمدبن شهاب‌الدین، (۱۹۸۲)، اتحاف الأخصّاء بفصائل المسجد الأقصى، القسم الأول، تحقیق أحمد رمضان أحمد، القاهرة: الهیئة المصریة العامه للکتاب.
۴۲. شادی آبادی، محمدبن داودبن محمود، شرح دیوان خاقانی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۴۲۰۴.
۴۳. شکرى الألوسى، السید محمود، (بی‌تا)، بلوغ الأرب فی معرفه أحوال العرب، تصحیح محمد بهجه الأثری، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۴۴. طوسی، محمدبن محمود، (۱۳۸۷)، *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، تصحیح منوچهر ستوده، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۴۵. العارف، عارف باشا، (۱۹۹۹)، *المفصل فی التاريخ القدس*، الجزء الاول، الطبعة الخامسة، القدس: فوزی یوسف (مکتبه الأندلس).
۴۶. غازی، خالد محمد، (۱۹۹۸)، *القدس (سیر مدینه)*، الطبعة الأولى، بی‌جا: دارالهدی للنشر و التوزیع.
۴۷. غوشه، عبدالله عاصم، (۲۰۰۲)، «الحرم القدسی الشریف . . . مدرسه للعمارہ»، *القدس بین الماضي والحاضر*، عمان: دار المناهج: ۴۹۳-۵۰۸.
۴۸. قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۸۴)، *سفرنامه*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، چاپ هشتم، تهران: زوآر.
۴۹. قزوینی، زکریاء بن محمد، (بی‌تا)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت: دار صادر.
۵۰. -----، (۱۳۷۱)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ترجمه محمد مرادبن عبدالرحمان، تصحیح سید محمد شاهمرادی، جلد اول، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
۵۱. قزوینی، محمد، (۱۳۸۸)، *یادداشت‌های قزوینی*، به کوشش ایرج افشار، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران.
۵۲. کنتن، هنری، (۱۹۹۷)، *القدس*، ترجمه ابراهیم الراهب، الطبعة الأولى، دمشق: دار کنعان.
۵۳. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۶)، *گزارش دشواریهای دیوان خاقانی*، چاپ دوم (از ویرایش دوم)، تهران: نشر مرکز.
۵۴. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۸۴)، *زین الأخبار*، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۵۵. اللقیمی، مصطفی أسعد، (۱۴۲۰)، *لطائف أنس الجلیل فی تحائف القدس و الخلیل*، تحقیق خالد عبدالکریم الهمشیری، إشراف هشام أبواریمله، نابلس: جامعه النجاح الوطنیه.
۵۶. ماهیار، عباس، (۱۳۸۸)، *مالک ملک سخن (شرح قصاید خاقانی)*، چاپ اول، تهران: سخن.
۵۷. مؤید، حشمت، (۱۳۸۰)، «مجله التوارخ و القصص»، *ایران شناسی*، شماره پنجاهم، تابستان: ۴۳۲-۴۳۵.
۵۸. *مجله التوارخ و القصص*، (۱۳۸۹)، تصحیح ملک الشعرا بهار، چاپ اول، تهران: اساطیر.
۵۹. محمد مسعود، جمال عبدالهادی، و وفاء محمدرفعت جمعه، (۱۹۸۶)، *ذریه ابراهیم علیه السلام و المسجد الاقصی*، الطبعة الأولى، دار الوفاء.
۶۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، (۱۳۸۷)، *مروج الذهب و معدن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ هشتم، تهران: علمی و فرهنگی.
۶۱. -----، (۱۳۸۹)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
۶۲. مصفی، ابوالفضل، (۱۳۸۸)، *فرهنگ اصلاحات نجومی (همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی)*، چاپ چهارم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶۳. معدن‌کن، معصومه، (۱۳۸۷)، *جام عروس خاوری (شرح شش قصیده از دیوان خاقانی)*، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۶۴. معموری، عبدالوهاب بن محمد، *شرح اشعار خاقانی (محبّت‌نامه)*، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۱۵۶۲.
۶۵. مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد، (۱۳۸۵)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، چاپ دوم، تهران: کومش.
۶۶. مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۷۴)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: آگه.

۶۷. -----، (بی تا)، *البدء و التاريخ*، بی جا: بی نا.
۶۸. موسوی سرابی، مصطفی قلی بن محمدحسن، *شرح لغات قصاید و تحفه العراقین خاقانی*، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۴۱۹۷.
۶۹. مهدوی فر، سعید، (۱۳۹۱)، «شرح مشکلات دیوان خاقانی (شرح لغات قصاید خاقانی و منظومه تحفه العراقین)»، *پیام بهارستان*، دوره دوم، سال چهارم، شماره پانزدهم، بهار: ۱۰۶۹-۱۰۲۳.
۷۰. نفیسی، علی اکبر، (۱۳۵۵)، *فرهنگ نفیسی*، تهران: ختام.
۷۱. الهروی، ابی الحسن علی بن ابی بکر، (۱۴۲۳)، *الاشارات الی معرفه الزیارات*، تحقیق علی عمر، الطبعة الأولى، القاهرة: مکتبه الثقافه الدینیة.
۷۲. هفت کشور، (۱۳۵۳)، *یا صور الاقالیم*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

